

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا أبى القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لا سيما بقية الله فى الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف.

جواب‌های بیان اشکال اول، دوم و سوم:

جواب سوم: فرمایش صاحب الميسوط فى أصول الفقه

اشکال دیگری که در مبسوط به مسلک حق الطاعة و مسلک محقق داماد شده این هست که همه قبول داریم، شما قبول دارید که بنای عقلاء و دیدن عقلاء در مواردی که علم به تکلیف نداشته باشند، علمی هم نداشته باشند و فحص هم کرده باشند و به نتیجه نرسیده باشند در این موارد عقاب قبیح است از طرف مولی، این بنای عقلاء یک بنای مسلمی است. حالا آیا این بنا نایع و ناشی از حکم عقل‌شان است یا این که نه؟ می‌فرمایند اگر این ناشی از حکم عقل‌شان نباشد لازم می‌آید این بنای عقلایی یک بنای تعبیدی باشد و هو کما ترى در عقلاء تعبد همین جورى بنای بر یک روش، یک مسلک، یک مطلب نمی‌گذارند آن هم تمام عقلاء حالا یک نفر ممکن است همین طور دنگش بگیرد یک کاری بکند ولی تمام عقلای عالم سلفاً و خلفاً این‌ها همه بما فیهما ادقا، بما فیهما علما، بما فیهما فرهیختگان و... این نمی‌شود که یک امر تعبیدی همین جورى باشد. پس از این اتفاق عقلاء کشف می‌کنیم که این اتفاق نشأ من حکم عقلهم و درکهم، از این نشأت گرفته. پس بنابراین وقتی که این ثابت شد مسلک حق الطاعة باطل می‌شود چون اگر عقل درک می‌کند این که مولی در ظرف عدم وصول تکلیف و بعد از فحص و یأس این دو تا باشد، فحص شده باشد و شخص تکلیف به او نرسیده باشد اما نرسیدن بلافحص نه، نرسیده، فحص هم شده. در این صورت که هم تکلیف نرسیده و فحص هم شده، استفراغ وسیع شده در این موارد معلوم می‌شود این حکم عقل است و در این ظرف دیگر عقل حکم به طاعت نمی‌کند که اگر یک تکلیفی وجود داشته باشد من ملزم به طاعت آن هستم.

«و ثانیاً: أنَّ اتفاق العقلاء على قبح العقاب بلا بیان نایع (یعنی ناشی‌ء) عن حکم العقل (به چه؟) بأنَّ العبد إذا قام بوظيفته فى الوقوف على مقاصد المولى و لم يجد بياناً بأحد العنوانين (نه به واقعی نه به ظاهری)، يُعَدُّ العقاب بحکم وحى الفطرة أمراً قبيحاً و إلاَّ يعود بناء العقلاء إلى أمر تعبدي و هو کما ترى.»

اشکال‌های جواب سوم:

اشکال اول: اشکال نقضی

این فرمایش ممکن است مناقشه شود در آن اولاً بالنقض به بسیاری از سیر عقلانی. آیا سیره عقلاء بر اعتماد به خبره ثقة هست یا نیست؟ بناء عقلای عالم اعتماد به خبر ثقة است. سؤال می‌کنیم این اعتماد به خبر ثقة نایع عن عقلهم أم لا؟ اگر بگویید نایع عن عقلهم پس باید بگویید یکی از ادله حجیت خبر واحد، خبر ثقة چیست؟ عقل است، عقل باید دلالت کرده باشد بر حجیت خبر ثقة و حال این که واضح است، عقل لایحکم و لایدرک حجیت خبر ثقة را مگر در فرض انسداد باب علم و علمی آن هم بنا بر یک مسلک که بگوییم حکومت است، آن هم دیگر خبر ثقة نیست، مظنه هست که می‌گوید در مقام امتثال عید بعد از این که مقدمات انسداد مفروض شد، عقل درک می‌کند که حالا دیگر

باید امتثال ظنی بکنی و ظن و مظنه در این ظرف حجت قرار داده شارع آن را، چون فرض این است که احکام جعل کرده، علم اجمالی داریم بعد ما مثل بهائم نیستیم، برائت هم نمی‌شود جاری کرد، احتیاط هم مرضی او نیست، همه این درها که بسته شد چیست پس؟ نتیجه این می‌شود که باید یک جوری امتثال کرد دیگر. حالا یا در این ظرف مظنه را حجت قرار داده، یا مظنه را هم باز حجت قرار نداده که قول قوی همین است که نه، مظنه را حجت قرار نداده. عقل می‌گوید که امتثال ظنی کفایت می‌کند و اگر ظنی هم ممکن نشد مرتبه بعدش امتثال احتمالی است. بنابراین هر جوابی که آن جا می‌دهید، بنای عقلاء هست و لم ینع من عقلهم، دلیل عقلی ندارد، مدرک عقل نیست. این جا هم همان جواب داده می‌شود.

س: ...

ج: نگفته جایی که عقل ساکت نیست.

س: ...

ج: این که ایشان این جا الان فرموده است این ظاهر این عبارت ...

س: ...

ج: نگفته، نفرموده.

س: ...

ج: نه، دارد به آقای صدر می‌گوید شما حق الطاعه‌ای شدید، من می‌خواه حرف شما را رد کنم، به چه دلیل؟ به دلیل این که قبول داری که عقلاء حق الطاعه‌ای نیستند؟ عقلاء چه هستند؟ قاعده قبح عقاب بلایانی هستند. حالا از شما سؤال می‌کنم، این عقلایی که قاعده قبح عقاب بلایانی هستند این نفع من عقلهم أم لا؟ اگر بگوییم نفع من عقلهم، پس این حق الطاعه غلط است، عقل آن‌ها دارد قبح عقاب بلایان را می‌گوید. اگر لم ینع من عقلهم پس لازم می‌آید که این بنای این‌ها تعبدی باشد و هو کما تری که بگوییم بنا بنای تعبدی است چون در عقلاء تعبد نیست در روش آن‌ها.

س: ...

ج: حالا قطع شما برای شما حجت است، ما مأمور به ظاهر عبارت هستیم. می‌خواهیم بگوییم این عبارت اگر در مقام مطلب است و آموزش است و این‌ها این تمام نیست، این جور. حالا اگر قیدی دارد، خصوصیتی دارد دیگر ما نمی‌دانیم.

اشکال دوم: اشکال حلی

حل این است که نه، لم ینع من عقلهم اما لازم هم نمی‌آید تعبدی باشد، چرا؟ برای خاطر این که این سیره‌ای که عقلاء دارند این سیره همان طور که شهید صدر و قائل به آن قول می‌گوید این سیره در موالی عرفیه است، در موالی عرفیه سیره عقلاء بر این است که اگر فحص کردند و به دلیلی نرسیدند که مولای آن‌ها چیزی از آن‌ها می‌خواهد در این موارد می‌گویند حق عقاب ندارد. این هم علتش چیست؟ علتش این است که مولویت موالی عرفیه که ذاتی نیست معقول نیست، خودش چیزی است که عقلاء خودشان قرار دادند.

مثلاً کسی را که رئیس جمهور می‌کنند می‌گویند باید از او... خودشان قرار دادند، کسی که شاه می‌شود خودشان قرار دادند، کسی که امور مردم را به دست می‌گیرد، مدیر یک جایی می‌شود خودشان قرار دادند، چرا قرار دادند؟ برای سامان گرفتن امورشان. می‌گویند یکی باید قاضی باشد، یکی باید ولی امر باشد، یکی باید امیر باشد. چرا؟ برای این که اگر این جور نباشد اختلال در زندگی لازم می‌آید. سبک و سنگین کردند گفتند که چه؟ گفتند که این جوری قرار بدهیم که یکی از بین خودمان انتخاب بکنیم بگویم تو صدارت داشته باش، ما از تو اطاعت بکنیم، در جنگ‌ها فرمانده باید باشد، می‌گویند برای این که اگر هر کسی خودش بخواهد یک کاری را اختیار بکند جنگ سازمان نمی‌گیرد که یک فرمانده قرار می‌دهند، بنای عقلاء بر این است که این فرمانده امرش نافذ باشد و همه باید از او اطاعت بکنند. این مجعول خود مردم است، آن وقت وقتی مجعول خود مردم شد حق مؤاخذه در دایره‌ای است که این مولویت بر او قرار داده شده، نه افزون بر او. آن دایره‌ای که قرار دادند بر اثر مصالحی است که خودشان حساب کردند که برای این که دیگر حرجی لازم نیاید، مشکلی برای ما پیش نیاید و به همین مقدار هم سامان می‌گرفت امور، این که هر چه او دستور داد و به ما ایصال شد بعد از ... ما باید آن را اطاعت کنیم، مازاد بر این لزومی ندارد که ما خودمان را مشقت بیندازیم. نه از ناحیه ما لزوم دارد که در مشقت بیفتیم، نه دیگر برای سامان گرفتن امور این حد از اطاعت لازم است. اما این ملاک که در مورد مولای حقیقی نمی‌آید، آن ناشی از قرار دادن جعل نیست، آن نایع از این است که او خالق است، او مالک است، او تمام شرار وجود این حدوداً و بقائاً از اوست، در کنار این که عالم است، حکیم است، قدیر است، چه هست و چه هست. پس بنابراین ما نمی‌توانیم این دو تا را با هم و این لازمه‌اش این نیست که اگر بگویم بناء عقلاء نایع از عقل‌شان نباشد یعنی همین ما علیه بنائهم این می‌شود امر تعبدی؟ نه، این ناشی می‌شود از یک فلسفه‌ای، از یک حکمتی، از یک جهتی که به خاطر آن جهت آمدند مولویت را قرار دادند، جعل کردند برای کسی و در حدود و ثغوری که مصالح‌شان را تأمین می‌کند حق ولایت برای او قرار دادند و در همان حیطه هم عقاب می‌تواند بکند، مؤاخذه می‌تواند بکند، شبیه آن چه که در خبر واحد است. خبر واحد گفتند اگر ما بنا باشد به اخبار آدم‌های راستگو و معتمد اعتناء نکنیم ضیق در زندگی لازم می‌آید، برای هر چیزی خواهیم برویم علم پیدا کنیم، خیلی از کارهای ما زمین می‌ماند، وقت‌های ما گرفته می‌شود، دیدند که ریسک این را که بپذیرند، یک جاهایی هم ثقه خطا می‌کند این می‌ارزد به این که بخواهند همه جا خودشان دنبال یقین و علم بروند. به خاطر این بنا گذاشتند بر این جهت که... کما این که حجیت ظواهر هم همین است، حجیت ید؛ ید کسی بر اموال می‌گویند علامت ملکیت است، عقلای علما. چون اگر این کارها را نخواهیم بکنیم، هی شک بکنیم، هر جا می‌خواهیم برویم مغازه‌ای چیزی بخریم چه می‌دانیم برای این است، ید اگر علامت ملکیت نباشد در روایات هم هست لما قام للمسلمین سوق، این‌ها مصالحی است که باعث شده که بگویند یک جاهایی هم ممکن است نباشد ولی آن ریسک‌ها ریسک‌هایی است که در مقام مقایسه نسبت به آثار حسنه‌ای که دارد چیزی نیست، ... پذیرفتند.

پس بنابراین این مطلب را که بیاییم بگویم از بنای عقلاء کشف می‌کنیم که پس حق الطاعة باطل است و قبیح عقاب بلایان حکم عقلی چرا؟ چون این بنای عقلاء اگر نایع از عقل‌شان نباشد لازم می‌آید امر تعبدی باشد و هو کما تری است، پس نایع از عقل‌شان است این تمام نیست. هذا اولاً به این بیان.

ثانیاً می‌گوییم نایع من عقلهم اما آن عقل‌شان این نیست که قبیح است عقاب بلایان، نایع

من عقلهم به همان بیانی که گفتیم به این که ما باید در زندگی مصالح‌مان را ملاحظه بکنیم. در سبک و سنگین‌ها ملاحظه کردند دیدند که....

پس بنابراین این فرمایش هم که خود شهید صدر هم به این‌ها توجه داشته و در بیاناتش این‌ها را از هم جدا فرموده که آن چه مولویت ذاتیه اقتضاء می‌کند غیر از آن چیزی است که مولویت مجعوله اقتضاء می‌کند و این بنای عقلاء که شما می‌بینید این‌ها برای مولویت‌های مجعوله هست نه برای مولویت ذاتیه.

س: ...

ج: وقتی بدیهی شد همین جور است دیگر ما برهان نمی‌توانیم اقامه بکنیم، برای امور بدیهیه که نمی‌توانیم برهان اقامه بکنیم، می‌گوییم اجتماع نقیضین محال است شما می‌گویید به چه دلیل؟

س: ...

ج: بله، بدیهی اول است، ظلم بد است به چه دلیل؟

س: ... ظلم بد است ...

ج: احتمال نمی‌دهم، آن که می‌گوید. من نمی‌گویم. آن که می‌فرماید آن می‌گوید نه، عقل من درک می‌کند که مولای حقیقی و مولای ذاتی باید خواسته‌های او را اگر عبد التفات دارد که لعل خواسته دارد، یک وقت غافل است، یک وقت علم به عدمش دارد، آن جا نه. این جا تقصیری از ناحیه او نیست اما اگر می‌داند یا حجتی بر آن خواسته قائم است و یا این که احتمال می‌دهد، احتمال می‌دهد می‌خواهد.

س: ...

ج: چون برائت شرعیه وجود دارد و این دیگر ... این برائت شرعیه یا برائت عقلائیه وجود دارد که شارع ردع نفرموده این هست، و الا اگر هیچ یک از این‌ها نبود ما نمی‌دانستیم فهم علما چه جور بود. همین جور که شما در مسأله اصاله الحظر که آن مسأله مطرح بوده می‌دانید که خیلی‌ها اصاله الحظری هستند یعنی می‌گویند بدون ... نمی‌توانی تصرف بکنی بدون اذن شارع، اذن خدای متعال. این واضح نیست که ما بگوییم که حالا در این ازمنه‌ای که اصول ... همه هم که حرف‌هایشان را ننوشتند؛ عقلای عالم. شما حالا اگر فهرست کنید حرف‌های این‌هایی را که نوشتند به آن‌هایی که حرف‌هایشان را ننوشتند چند درصد هستند؟ حالا شما صد تا علماء پیدا کردید که کتاب اصول دارند، حرف‌هایشان را نوشتند، مگر عقلاء این قدر هستند؟ تازه این هم که خودش ما بگوییم همه عقلای عالم فلان، این‌ها یک مقداری دیگر تخمین است. علاوه بر این یک نکته دیگر هم که باید به آن توجه بکنیم این است که اگر ما بخواهیم بگوییم بنائات عقلائیه چون تعبدی نیست پس نابع عن عقولهم بنابراین سیره عقلاء، بنائات عقلائیه احتیاج به امضاء ندارد چون نابع عن عقولهم دیگر، حکم عقل است. حکم عقل که امضاء نمی‌خواهد.

س: ...

ج: شیخ انصاری قدس سره معاصر با صاحب فصول است، البته صاحب فصول اقدم

است ولی درک کرده دیگر، او از مراجع و بزرگان عصر بوده شیخ اعظم حالا فاضلی بوده و در حوزه مبارکه نجف و این‌ها. می‌گویند ایشان برای فهم فصول گاهی که دیگر گیر می‌کرد که ایشان مرادش چیست، عبارت یک جوری است، کسی را می‌فرستاده کربلا، چون صاحب فصول کربلا بوده، که شما این جا مقصودتان چیست، مرادتان چیست، حالا بحمدالله صاحب کلام زنده هست و ادام ظله شما می‌توانید سؤال بکنید این جاها را که مراد شما چیست، این جاها عیب ندارد.

یکی از حجج الهیه در عصر ما ایشان است. این آدم این همه کار می‌کند، این همه نتایج فکری دارد و هیچ وقت وقتش را تلف نمی‌کند، همیشه منظم است، ساعت ۸ شب می‌رود در خانه‌اش برای این که از آن طرف بیدار بشود، در مهمانی‌ها، در فلان و این‌ها به این زودی‌ها هم شرکت نمی‌کند. ما یک ارتباط فامیلی داریم، اصلاً من تا حالا ندیدم ایشان در مجالس و این‌ها بیاید شرکت بکند، خیلی نادر و همه‌اش مشغول کارش هست. این خصیصه بسیار مهمی است که در ایشان وجود دارد.

ولی مباحث علمی به ما اجازه دادند که به عنوان طلبه مباحث علمی را حلای کنیم و حرف بزنیم و الا این‌ها حرف‌های بزرگان است، آن بزرگی آن‌ها در محل خودش محفوظ است.

جواب چهارم: فرمایش صاحب المبسوط فی أصول الفقه

اشکال چهارمی که فرموده شده این هست که این حق الطاعة شما منقوض است به شبهات وجوبیه و شبهات موضوعیه. در شبهات وجوبیه احدی نگفته که باید احتیاط کرد، اتفاق اخباریون و اصولیون بر چیست؟ بر براءت است. در شبهات موضوعیه هم احدی نگفته. و حال این که اگر حق الطاعة باشد فرقی نمی‌کند، من شک دارم فلان چیز واجب است یا نه؟ احتمال می‌دهم خدا واجب کرده، مثل این که احتمال می‌دهم خدای متعال حرام کرده، هرچه هم گشتم دلیلی بر حرمت پیدا نکردم، آن جا شما می‌گویید حق الطاعة است. این جا هم احتمال می‌دهم فلان چیز را واجب فرموده باشد، شاید دعاء عند روية الهلال واجب باشد، شاید خواندن دعای کمیل شب‌های جمعه واجب باشد. همه می‌گویند این جا... ولی حق الطاعة فرقی چیست؟ مولویت او اقتضاء می‌کند من احتمال می‌دهم می‌خواهد باید بیاورم. شک دارم... این گفته «اکرم العالم» شک دارم این زید عالم است یا نه؟ حق الطاعة می‌گوید چه؟ می‌گوید شاید الان اکرام این را می‌خواهد و حال این که هیچ کس نمی‌گوید در شبهات موضوعیه شما باید احتیاط بکنید. بالاتفاق گفته نمی‌شود این مسأله. پس بنابراین....

«و رابعاً؛ لو صح هذان التقريران لزم أن يكون للمولى حق الطاعة حتى في الشبهات الحکمية الوجوبية و الشبهات الموضوعية مع أنه لم يقل به احذ فيهما»

اشکال جواب چهارم:

عرض می‌کنم به این اما شبهات موضوعیه این مطلب معروف است از استاد بزرگوار ایشان و استاد بسیاری از معاصرین مرحوم آیت‌الله بروجردی، از ایشان معروف است، خود ایشان هم در همین کتاب در صفحه 481 نقل کرده. ما ابتدائاً اولین بار از استادمان دام ظله العالی شنیدیم فرمایش آقای بروجردی ولی هست در تقارير ایشان. ایشان هم نقل می‌فرمایند که شاگرد آقای بروجردی هستند که آقای بروجردی می‌فرموده قبح عقاب

بلا بیان عقلی در شبهات موضوعیه جاری نیست و اگر ما براءت شرعیه نداشتیم در شبهات موضوعیه قبح عقاب بلا بیان نبود. قبح عقاب بلا بیان برای کبریات احکام کبروی و کلی است، شبهه موضوعیه؛ نمی‌دانی این هست یا نه، ایشان می‌فرموده قاعده قبح عقاب بلا بیان در این جا جاری نمی‌شود. چرا؟ برای این که شأن شارع بیان احکام است، خواسته‌های اوست، وظیفه او نیست که بیاید موضوع‌ها را تعیین بکند؛ این عالم هست یا نه، این آب هست یا نه، الان وقت داخل شده یا داخل نشده، شهر رمضان الان وارد شده یا نشده، یا شوال وارد شد یا نشد، نه این‌ها موضوعات است. آن که شارع و مولی بر عهده اوست این است که احکام را بیان کند، قوانین را بیان کند، تشریعاتش را بیان کند و ایصال کند به طرق عادی. اما بیان موضوعات و تبیین موضوعات نه، فلذا ایشان می‌گوید قاعده قبح عقاب بلا بیان، با این که آقای بروجردی قاعده قبح عقاب بلا بیان را قبول دارد ولی می‌فرماید در موضوعات نمی‌آید. پس اگر براءت شرعیه نبود در موضوعات باید چه کار می‌کردیم؟ باید احتیاط می‌کردیم چون عقل ما که نمی‌گوید آن جا، قبح عقاب بلا بیان نمی‌آید، شارع هم که تجویز نکرده، براءت جعل نکرده، پس این که احدی نگفته این جوری نیست در این جا.

س: ...

ج: چرا؟

س: ...

ج: نه، آن که عقل می‌گوید. مثل محقق بروجردی قدس سره که همان جا حرفی نمی‌زند. بلا بیان من الشارع است آن جا.

س: ...

ج: ایشان به این دلیل فرموده.

س: ما می‌گوییم با این استدلال ...

ج: می‌گویم آن آقا قبول ندارد دیگر. این که بگوییم هیچ کس نگفته نه،

س: ...

ج: حالا این فرمایش شما بله....

و اما این که در شبهات حکمیه وجوبیه کسی نگفته است، کسی نگفته از باب این است که واضح است که براءت شرعیه و این‌ها در این جا جاری است، آیا این بحث ... دیدید نفی بکند بگوید نیست که حتی اگر براءت شرعیه نبود حق الطاعه نبود؟ نه دیگر. خواندیم؛ مرحوم سید یزدی دارد می‌فرماید حق الطاعه است این جا. فرقی بین شبهات تحریمیه و وجوبیه نگذاشته، سید داماد می‌گوید هر دو این جا هست، فرقی بین این دو تا نگذاشته، شهید صدر فرقی بین این دو تا نگذاشته، هر دو جا می‌گوید حق الطاعه هست. پس بنابراین با این شبهات نمی‌توانیم یک جواب قانع کننده‌ای به مسلک حق الطاعه بدهیم.

جواب پنجم:

شبهه دیگری که این جا وجود دارد در مسلک حق الطاعه این است که... دو تا مقدمه من عرض می‌کنم که حالا بعد روی این مسأله فکر کنید.

مقدمه اولی این است که همان طور که در مورد احکام واقعیه محتمله یا مظنونه یا مقطوعه یا ما قامت علیه الحجة همان طور که در آن جا اگر حق الطاعه باشد حق الطاعه وجود دارد، همین طور در احکام ظاهریه عند الشک هم اگر مولی دستوری داشته باشد حق الطاعه می‌آید. مثلاً اگر مولی بفرماید در شبهات وجوبیه يجب علیکم الاحتیاط، یا در شبهات تحریمیّه يجب علیکم الاحتیاط که اخباری هم همین را می‌گوید، در شبهات تحریمیّه اش می‌گوید. همان طور که الصلاة واجبه، الصوم واجب، واجب را اطاعت باید بکنیم، اگر حکم ظاهری در ظرف شک در حکم واقعی هم شارع جعل کرد آن را هم باید اطاعت بکنیم دیگر، حق الطاعه مولی است دیگر، فرقی نمی‌کند که. این مقدمه اول.

مقدمه ثانیه این است که در مواردی که وقایعی هست ما احتمال وجوب در آن می‌دهیم؛ دعا عند روية الهلال لعل واجب باشد، روزی صد بار استغفار کردن لعل واجب باشد، خوابیدن مثلاً در علی الیمین شاید واجب باشد و علی الیسار لعل حرام باشد. همین طوری که بعضی جاها هم هست که این خواب شیطان است یا دمر و خوابیدن خواب شیطان است شاید حرام باشد و... اگر بخواهیم فهرست بکنیم لاتعد و لاتخصی موضوعاتی که ما شک در آن می‌کنیم. این‌ها وقایعی است که ما در آن شک می‌کنیم. پس موارد شک ما هم فراوان است، این جوری نیست که ما فقط یک جا داریم شک می‌کنیم، بقیه برای ما معلوم است یک جا داریم شک می‌کنیم، این هم که نیست.

امر سوم این است که در جایی که ما احتمال می‌دهیم شارع وجوب دارد یا احتمال می‌دهیم حرام باشد، احتمال می‌دهیم این کار واجب باشد، احتمال می‌دهیم حرام باشد. مثلاً فرض کنید لعل روزه روز چهارشنبه واجب باشد، لعل حرام باشد مثل یوم عید فطر، لولا ادله همین جوری آدم بخواهد احتمالات را حساب بکند احتمال می‌دهد روز چهارشنبه روزه واجب باشد، احتمال هم می‌دهد روز چهارشنبه روزه حرام باشد مثل روز عید قربان یا روز عید فطر. حالا سؤال این است این اخیر؛ آن جایی که احتمال وجوب می‌دهی، احتمال حرمت هم می‌دهی، حق الطاعه چه کار می‌تواند بکند؟ حق الطاعه می‌آید می‌گوید روزه را بگیرد؟ یا می‌گوید نگیرد؟ احتیاط این جا ممکن نیست. می‌گوید تفکیک است، می‌خواهی بگیر می‌خواهی نگیرد. وقتی این طور شد ما در تمام وقایعی که داریم، این وقایع متعدده احتمال می‌دهیم، همین جور که احتمال می‌دهیم چهارشنبه لعل روزه اش واجب باشد و... این وقایع، احتمال می‌دهیم شارع اصالة الاحتیاط جعل کرده باشد. اصالة الاحتیاط جعل کرده باشد. احتمال حرمت می‌دهیم. پس اگر احتمال حرمت بدهیم باید چه کار کنیم؟ احتمال وجوب هم می‌دهیم. امر منجر می‌شود با توجه به حکم واقعی و حکم ظاهری به چه در این موارد؟ به دوران حکم بین محذورین واقعی و ظاهری. لعل می‌گوید آقا لعل در این وقایع متعدده احتیاط حرام است نباید احتیاط کنیم. مثل این که در باب انسداد گفتند احتیاط در همه آن‌ها مغبوض شارع است. حق الطاعه به من می‌گوید احتیاط کن دیگر، حق الطاعه آن احکام اولیه می‌گوید احتیاط کن. احتمال این که لعل حرام کرده احتیاط را در مقام ظاهر وجود دارد. نتیجه چه می‌شود؟ نتیجه این می‌شود که این جا من باید مخیر باشم، پس همان حرف چه می‌شود؟ برائتی‌ها می‌شود. نتیجه اش این می‌شود که ما... بله اگر تمام وقایع برای ما روشن بود حالا یک جا برای ما روشن بود که حتماً حکم ظاهری آن جوری نداریم پس به واسطه ادله شرعی، آن چیزهای دیگر ضبط می‌شد احتمالش مرتفع می‌شد فقط و فقط همین احتمال وجوب می‌دادیم، یا فقط احتمال

حرمت می‌دادیم، چیزهای دیگر منتفی می‌شد به خاطر وجود دلیل. آن جا البته چنین حرفی نمی‌زدیم، بله حق الطاعه‌ای می‌گوید این جا باید احتیاط بکنید. چون چیزی دیگری را احتمالش را نمی‌دهم، می‌دانم نیست. اما وقتی که وقایع متعدده هست و ما احتمال این جهت را می‌دهیم این جاها مثل دوران امر بین محذورین می‌شود و عقل اگر هم حکم کند به حق الطاعه، جایی است که محذور دیگری نباشد، ولی الان برای ما چه جوری است؟ در فقه که ما نگاه می‌کنیم این محذور وجود دارد. بنابراین باید گفت که از دیدگاه عقل هم به این بیان، نه به قبح عقاب بلایان، به این بیان که بالاخره حق الطاعه‌ای هم اگر شما شدید، حق الطاعه نمی‌تواند اصالة الاشتغال و اصالة الاحتیاط را در این فرض موجود برای ما ایجاب بکند. این هم یک مناقشه و شبهه‌ای است که به ذهن می‌آید حالا این احتیاج دارد که شما بیشتر روی آن فکر کنید و آخرین مناقشه هم ان شاء الله فردا.

وصلی الله علی محمد و آل محمد.